

تقریر درس تفسیر ترتیبی از ابتدای قرآن کریم آیت الله اراکی دامت برکاته

مقرر	حجت الاسلام قادر بریسم	جلسه	تاریخ	۱۴۰۴ / ۰۲ / ۲۰
عنوان ۱	تفسیر ترتیبی از ابتدای قرآن کریم			
عنوان ۲	تفسیر سوره «حمد»			
عنوان ۳	تفسیر آیه «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ»			
عنوان ۴	مبنای مالکیت الهی: خالقیت و رازقیت			
عنوان ۵	تصحیح یک نگرش: ماهیت حقیقی و اعتباری مالکیت الهی			

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطیبین الطاهرین

درآمد بحث

بحث ما در کلمه «مالک» در آیه «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» بود. گفتیم ارجح این است که همان قرائت رایج به صورت «مالک» گفته شود و اگر برخی «مَلِک» را قرائت اکثر و مشهور دانسته اند، مبنایی برایش نیافتیم؛ چون آن چه «علی الألسن» جاری است و «یقرأ به الناس»، «مالک» است و بنابر همان روایتی که فرمود: «أَقْرَأُ كَمَا يَقْرَأُ النَّاسُ»^۱، هم اولی - اگر متعین نباشد - همین «مالک» است.

نیز گفتیم امتیاز «مالک» بر «مَلِک»، این است که مشتمل بر معنای «مُلک» نیز هست؛ یعنی وقتی کسی مالک چیزی باشد، خواه ناخواه، انحاء تصرف در آن شیء برای او مجاز است و می تواند هر نوع تصرفی بخواهد، در آن بکند. از مالکیت، سلطنت بر تصرف برمی خیزد و سلطنتی است که از آن به «مُلک» تعبیر می شود و در حقیقت، مُلک، یعنی مَلِک و سلطان بودن، فرع مالک بودن است؛ یعنی چون مالک است، سلطان و مَلِک است.

مبنای مالکیت الهی: خالقیت و رازقیت

خود مالکیت نیز از خالقیت و رازقیت، نشئت گرفته است. مالکیت، نتیجه این است که خدای متعال، خالق و رازق است؛ یعنی عباد و جهان به طور کلی نتیجه فعل و قول «کُنْ» اوست؛ هم حدوداً که با «خَلَقْکُمْ» به آن اشاره می کند و هم بقاء که از «رَزَقْکُمْ» به دست می آید. قوام موجود، به ذات اقدس حق متعال است و چون چنین است، لذا خدای متعال، مالک است و مبنای مالکیت، خلق و ایجاد است که هم شامل خلق ابتدایی و حدوثی می شود و هم خلق استمراری که بارزق تحقق می یابد. لذا در قرآن کریم کراراً امر به «اعْبُدُوا» که همان «أَطِيعُوا» است، بر «خَلَقْکُمْ» و «رَزَقْکُمْ» متفرع شده که در بسیاری از آیات کریمه قرآن دیده می شود؛ از جمله در سوره بقره می فرماید:

است که: «والذي يمكن انتسابه إليه تعالى بحسب الحقيقة هو حقيقة الملك دون الملك الاعتباري الذي يبطل بطلان الاعتبار والوضع»^۱؛ آن مالکیتی یا مُلکیتی که به خدا نسبت می دهیم، اعتباری و وضعی نیست؛ بلکه حقیقی است. این مطلب از یک جنبه درست است و آن، اینکه مُلکیت، بالا اعتبار و الوضع مردم و عقلا نیست؛ اما بالا اعتبار و الوضع خود خداست. این مسأله بسیار عجیبی است. بله، درست است که خدای متعال، مالک و مَلِک بالحقیقة و بالذات است و کسی به او نداده، بلکه بالذات، مالک و علت جهان آفرینش است و خالقیت و رازقیت از آن اوست؛ ولی بعد از اینکه خدای متعال، خالق و رازق بالذات شد، حق اوست که اعتبار سلطنت برای خودش کند. به عبارت دیگر، چون خالق است، حق تشریع و قانون گذاری دارد و در تشریع خودش، خودش را مالک و مَلِک، جعل و تشریع می کند تا «یترتب علیه استحقاق العقاب علی المخالفة»؛ وگرنه اگر مُلکیت را برای خودش تشریع نمی کرد، چرا عقاب می کند؟ اصلاً استحقاق عقاب، فرع حق طاعت و اطاعت است که برای کسی است که در قانون خودش، برای خودش وضع می کند. اینکه هم در دعای کمیل^۲ و هم در آیات کریمه قرآن می خوانیم: «وَلَكِنْ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ»^۳، بر خود جعل می کند که من باید کسی را که متخلف است، عقاب کنم. این همان اعتبار سلطنت و مُلکیت است.

می فرماید: «وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَعْفِرُ لِمَن يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ»^۴ که «يَعْفِرُ لِمَن يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ» فرع مُلک الهی است. مَلِک است و مَلِک بودن یعنی امر و نهی می کند و حق امر و نهی دارد و این امر و نهی او البته نشئت گرفته از یک حق ذاتی است. این که می تواند برای خودش تشریع کند، این حق تشریع برای او ذاتی است؛ چون از مالکیت، خالقیت و رازقیت او نشئت می گیرد و این حق را کسی به او نداده است. این حق، ذاتی است؛ منتها آیا خدای متعال قانون دارد یا نه؟ تشریع می کند یا نه؟ در تشریع و قانونش، مالک سماوات و ارض کیست؟ می توانست در قانونش خودش را مالک جعل نکند.

پرسشگر: ...

معظم له: نه، من کاری به «شدن» ندارم؛ اما چون بالذات مالک است، این مالکیت بالذات او به او حق تشریع می دهد و می تواند قانون بگذارد.

پرسشگر: ...

معظم له: از وضع و اعتبار نگویید؛ چون اعتبار و وضع به معنای قانون است. یک مطلب مهم این است که: آیا خدا مقتن است یا نه؟ آیا مشرّع است یا نه؟ در تشریع خدای متعال، آیا مُلکیت ارض و کل شیء را برای خودش تشریع کرده است یا نه؟

۱. المیزان فی تفسیر القرآن؛ ج ۱، ص ۲۱.

۲. منظور این فراز است: «لَكِنَّكَ تَقْدَسَتْ أَسْمَاؤُكَ أَقْسَمْتُ أَنْ تَمْلَأَهَا مِنَ الْكَافِرِينَ».

۳. سوره سجده: ۱۳.

۴. سوره فتح: ۱۴.

پرسشگر: ...

معظم له: یعنی خدا واجب و حرام ندارد؟ این حرف‌هایی را که درباره جبروتی، ملکوتی و ناسوتی است، کنار بگذارید؛ چون هیچ مبنای عقلی و شرعی ندارند. جهان را به ناسوت و ملکوت و جبروت و مانند این تقسیم کرده‌اند. این حرف را از کجا آورده‌اند؟ همه‌اش خلق خداست؛ «کُلُّهُ خَلَقُ اللَّهِ». اصلاً ملکوت یعنی چه؟ یعنی سلطه الهی بر همه چیز؛ منتها سلطه نافذۀ کاملۀ تامه؛ چه بر عالم ناسوت (یعنی عالم انسان)، چه بر عالم مواد، چه بر عالم مجردات، چه بر عالم مادیات؛ ملکوت کل شیء. خودش می‌گوید «ملکوت کل شیء»؛ اما بعضی می‌گویند مرادش عالم مجردات است. همین دیروز صحبتی داشتیم که شخصی می‌گفت: «لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ» و «امر» یعنی عالم مجردات. گفتم: شما این را از کجا به دست آوردید؟ چرا باید مفاهیم خود را بر آیات قرآن تحمیل کنیم؟ این درست نیست و بسیاری از اشتباهات از اینجا سر درمی‌آورد. یعنی چه که «خلق» مربوط به عالم مادیات است و «امر» مربوط به عالم مجردات؟ خود آیه می‌گوید: «إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثًا وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِ...»^۱.

مراد از امر چیست؟ یعنی امر عالم مجردات؟ بعد می‌گوید: «أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ». اول می‌گوید «خَلَقَ» و بعد می‌گوید «أَمَرَ». این بسیار روشن است؛ پس چرا باید این طور با قرآن بازی کنیم؟ آدم واقعاً تعجب می‌کند. امر، معلوم است که «خَلَقَ الْأَشْيَاءَ مِنَ الْعَدَمِ»؛ امر، بعد از اینکه «خَلَقَ»، «ثم استوى على العرش»؛ یعنی بعد از اینکه خلق کرد، شروع به فرمان کرد. هم خلق از آن اوست و هم فرمان. این خیلی روشن است و نه نیاز به تأویل دارد، نه به اضافه چیزی و نه مؤونه. اینها چیزهایی است که «ما أنزل الله بها من سلطان». ما وقتی چیزی می‌گوییم، باید برایش دلیل بیاوریم و همین طور نمی‌توانیم از جیب خودمان خرج کنیم. حرف‌های ابن عربی و امثال اینها هم ممکن است حرف‌هایی باشد که برای خودشان خوب باشد. خدا مرحوم «شیخ عباس قوچانی» استاد ما را رحمت کند. یک وقت از ایشان درباره ابن عربی سؤال کردم که البته گاهی حرف‌های قشنگی دارد؛ اما گاهی حرف‌هایش خیلی نامربوط و نامفهوم می‌شود. ایشان گفت: او یک شخصیت مضطرب بوده که گاهی چیزهایی می‌گفته که درست بوده و گاهی غلط. مبنای ما یا باید عقل و برهان عقلی باشد یا وحی الهی که همان شرع است. ما در شرعمان چیزی به نام این ملکوت مدنظر این آقایان را که از ناسوت و جبروت به معنایی که می‌گویند جدا باشد، نداریم.

نمی‌خواستیم وارد آن صحنه شویم؛ ولی می‌خواهیم بگوییم این‌ها تصوراتی است که مبنا ندارد. بله، این اعتبار، اعتبار خود خداست. خدا دائم است و اعتبارش هم دائم است؛ نه اینکه «یزول بزوال الاعتبار من الله». چرا «یزول بزوال الاعتبار من الله»؟ خب «لا يزول». «مالک يوم الدين» «لا يزول». تا روز قیامت هم این مالکیت ادامه دارد.

اساساً در اصول، حرفی زده‌ایم و گفته‌ایم که حق اعتبار و وضع در این مسائل، حق خداست نه حق عقلا. عقلا این حق را خودشان از خدا گرفته‌اند و غصب کرده‌اند. مگر عقلا حق دارند که بگویند بکن یا نکن یا اعتبارات قانونی جعل

۱. «فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ»؛ [سوره یس: ۸۳].

۲. سوره اعراف: ۵۴.

کنند؟ در این اعتبارات قانونی که عقلاً برای خودشان جعل کرده‌اند، اول خود را به جای خدا نشانده‌اند و سپس آنها را جعل کرده‌اند.

پرسشگر: ...

معظم له: ما کاری به نجف و قم نداریم. اتفاقاً این حرف مرحوم علامه را مرحوم آقای خوئی هم می‌زنند؛ ولی ما می‌گوییم این فرمایش مبنا ندارد. مبنا ندارد که بگوییم خدای متعال چون مالکیت ذاتی دارد، بنابراین مُلکیت اعتباری ندارد. چرا ندارد؟ درحالیکه مُلکیت اعتباری، از آن خود اوست نه دیگران. ما ابتدا خیال می‌کنیم که باید عقلاً مشروع باشند و اعتبار و وضع داشته باشند و بعد می‌گوییم نمی‌شود عقلاً برای خدا اعتبار و وضع کنند. عقلاً چه کاره‌اند؟ خود خدا معتبر و مشروع است؛ خود خدا قانون‌گذار است. «خَلَقَ ثَمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ» و بعد از آنکه «استوی على العرش»، شروع به امر، نهی و تشریع می‌کند؛ وجوب و حرمت وضع می‌کند؛ مالکیت برای خودش اعتبار می‌کند که به معنای احکام وضعیه و تکلیفیه است. همان طور که احکام تکلیفیه وضع می‌کند، احکام وضعیه هم وضع می‌کند. آیا خدا احکام تکلیفیه وضع می‌کند یا نه؟ مگر احکام تکلیفیه، اعتباری نیست؟ مگر امر و نهی، اعتباری نیست؟ مگر وجوب، اعتباری نیست؟ همان طور که احکام تکلیفیه وضع می‌کند، احکام وضعیه هم وضع می‌کند؛ یعنی می‌گوید فلانی مالک است و فلانی مالک نیست. مالکیت خودش را هم خودش تشریع می‌کند و می‌گوید من مالکم و در قانون من، مالکیت از آن من است. این در قانون من است. بعد، هرکس دیگر بخواهد مالک بشود، باید از مالک اصلی بگیرد. بله، این حق برای خدا ذاتی است. حق این تشریع برای خدا ذاتی است و می‌تواند تشریع کند؛ ولی برای عقلاً اصلاً حق تشریع وجود ندارد؛ نه بالذات و نه بالعرض.

بله، از رسول خدا صلی الله علیه و آله گرفته تا ائمه اطهار علیهم السلام، «فَوَضَّ اللَّهُ إِلَيْهِمْ»؛ خدا برایشان حق تشریع قائل شده؛ اما چه کسی به عقلاً حق تشریع داده تا گفته شود این امر، اعتباری است و «یزول باعتبار المعتمد»؟ کدام معتبر؟ اگر معتبر خداست، «لا یزول بزواله». حرف ما این است. وگرنه این «مالک» در اینجا و این «ملک» که در «مالک» نهفته است، یک مُلک حقیقی است؛ منتها «نشأ من هذا المُلک الحقیقی»، جعل مالکیه برای خدا در عالم تقنین و تشریع و در عالم امر. «خَلَقَ»؛ اینجا سلطنت تکوینی برایش به وجود می‌آید و بعد از این که «خَلَقَ»، «أَمَرَ»؛ در عالم امرش، برای خود، سلطنت اعتباری وضع می‌کند. اعتبار خود اوست، نه اعتبار معتبری که عقلاً باشند یا زید و عمرو و فلان. خودش برای خودش اعتبار می‌کند و اعتبار خدا یعنی تشریع؛ و همان طور که احکام تکلیفیه تشریع می‌کند، احکام وضعیه هم تشریع می‌کند و اولین حکم وضعی که در باب مُلک تشریع کرده، مالکیت خود اوست. و لذا در روایات ما آمده است که خدا مالک است و خود فرموده: «قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ»^۱. خدا مالک است و مُلک خود را به رسولش و امام تفویض می‌کند و امام هم کسی می‌شود که «الْأَرْضُ كُلُّهَا لَنَا»^۲. این «الْأَرْضُ كُلُّهَا لَنَا» از کجا آمده و چه کسی چنین کرده؟ در روایت هم داریم که اتفاقاً روایت صحیح نیز هست. خدا کرده یا نکرده؟ این «لنا» اعتباری است یا نه؟ اعتباری است. اگر خود خدا مالک نباشد،

۱. سورة انفال: ۱.

۲. «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: وَجَدْنَا فِي كِتَابِ عَلِيِّ عليه السلام: «إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ» أَنَا وَاهْلُ بَيْتِي الَّذِينَ أَوْثَقْنَا اللَّهُ الْأَرْضَ وَنَحْنُ الْمُتَّقُونَ وَالْأَرْضُ كُلُّهَا لَنَا...» [الكافي؛ كتاب الحجّة، باب أَنَّ الْأَرْضَ كُلُّهَا لِلإمام عليه السلام، ح ۱].

نمی تواند این مالکیت را به کس دیگری بدهد. چون خدای متعال، خودش در تشریع خودش مالک است، این مالکیت خود را به ائمه هدی علیهم السلام تفویض می کند؛ وگرنه اگر نخواهیم چنین فکر کنیم، باید بگوییم «الْأَرْضُ كُلُّهَا لَنَا» از کجا آمده و چه کسی این مالکیت را تشریع و تقنین کرده است؟ خدا تقنین کرده، ولی ابتدا این تقنین را برای خودش کرده و بعد برای دیگران؛ ائمه اطهار علیهم السلام و رسول خدا صلی الله علیه و آله.

این هم نکته ای است که می خواستیم عرض کنیم. ادامه بحث را در جلسه آینده پی می گیریم.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين